فهرست

[موضوع: فقه/نکاح/مبحث نگاه/حکم خنثی 2](#_Toc147675251)

[پیشگفتار 2](#_Toc147675252)

[مناقشات 2](#_Toc147675253)

[مناقشه اول 2](#_Toc147675254)

[مناقشه دوم 3](#_Toc147675255)

[توضیح مسئله 4](#_Toc147675256)

[مشکل معارض 5](#_Toc147675257)

[نکته تکمیلی 6](#_Toc147675258)

[توضیح مسئله 6](#_Toc147675259)

[احتمال اول 6](#_Toc147675260)

[احتمال دوم 6](#_Toc147675261)

[احتمال سوم 7](#_Toc147675262)

[جمع‌بندی 8](#_Toc147675263)

# موضوع: فقه/نکاح/مبحث نگاه/حکم خنثی

# پیشگفتار

بحث در این بود که انسان در دو صنف ذکر و انثی انحصار دارد یا اینکه صنف دیگری متصور به نحو ماهیت ثالثه یا اینکه طبیعت ثالثه یا طبیعت مزدوجه

احتمالات اقوال بیان شد اولین قول انحصار بود که ظاهر مشهور هم همین است. به انحصار به پنج آیه استشهاد شد و بعد به صحیحه محمد بن قیس و مجموعه‌ای از روایات که قضاء امیرالمؤمنین را حکایت می‌کردند یا اگر هم در آن قضاء نبود در آن بحث اضلاع مطرح بود. مجموعاً چهار پنج روایت حاکی از این بود که حضرت حواء از ضلع أیسر حضرت آدم خلق شده است و به این دلیل اضلاع رجال از ناحیه چپ از اضلاع زن کمتر است و این نشان‌دهنده این است که دو صنف بیشتر نیست. الرجال، النساء، در رجال کمتر و در نساء به آن اندازه هجده تاست.

ظاهر این بود که دو نوع بیشتر نداریم و در بدترین و پیچیده‌ترین فرض می‌گفت اینها با اضلاع از هم جدا می‌شوند.

# مناقشات

در بررسی این طایفه از احادیث که در صدر آن‌ها از لحاظ سندی صحیحه محمد بن قیس بود، اصطلاح شده بود و محل مناقشه قرار گرفته بود از دو جهت عمده که جهت اول را بحث کردیم

اولین مناقشه در استدلال به روایت محمد بن قیس و امثال آن، اشکال این بود که مفاد اینها خلاف وجدان و عقل و حس و علم است و همین کافی است که دیگر اعتبار نداشته باشد و آن را کنار بگذاریم.

در جلسه بعد در بحث اصول خواهیم گفت که یکی از شرایط اعتبار خبر این است که اطمینان یا علم به خلاف آن نباشد، این از شرایط حجیت خبر است، خبر واحد حجت است مادامی که علم یا حتی اطمینان به خلاف مفاد آن نباشد. بعضی تا حد ظن به خلاف را هم گفته‌اند، آن محل اختلاف است ولی اینکه حجیت خبر مشروط است به عدم علم و اطمینان به خلاف مفاد آن تردیدی نیست و اتفاق‌نظر است.

## مناقشه اول

این بود که مفادی که در این روایت آمده است خلاف عقل و علم و وجدان است از این جهت ادله حجیت خبر که عمده هم سیره هست، شامل آن نمی‌شود. بنابراین به این روایت فی حد نفسه نمی‌شود عمل کرد.

ضمن آن گفتیم ممکن است کسی توجیهاتی بیاورد برای اینکه بگوید طبع‌پذیر است و خلاف عقل نیست، چهار توجیه کردیم و گفتیم هیچ‌کدام از آن‌ها حتی به صراحت روایت محمد بن قیس و امثال آن سازگار نیست از این جهت بعید نیست که گفته شود باید روایت را طرد کرد نه اینکه مواجهه ما این باشد که بگوییم نمی‌دانیم شاید یک محمل فی‌الواقع داشته باشد، احتمال وجود یک محمل نفس الامری بسیار ضعیف است برای اینکه آن چهار توجیهی که می‌توانست مقداری دلالت آن را مقبول قرار بدهد محل اشکال جدی بود.

چون گاهی روایات هست که ما نمی‌فهمیم یا ظاهر آن مطبوع و مقبول نیست می‌گوییم شاید فی‌الواقع یک محمل درستی داشته باشد اما یک جاهایی هست که این هم نیست باید کنار گذاشت، اینجا از قسم دوم است. این مناقشه اول بود که بحث شد.

## مناقشه دوم

این است که این روایت معارض دارد و معارض آن روایت زراره است که در دو جا توسط مرحوم صدوق نقل شده است. روایت زراره معارض این طایفه روایات است که در دو جا به دو شکل نقل شده است.

روایت زراره در علل مرحوم شیخ صدوق نقل شده است جزء اول باب هفده و همین‌طور در من لایحضر نقل شده است، در کتاب النکاح باب بدء النکاح و اصله، بابی در کتاب نکاح وجود دارد با عنوان آغاز و اساس نکاح، باب بدء النکاح و اصله، حدیث ۴۲۳۶ است، این روایت در علل توسط مرحوم صدوق نقل شده است با یک سند و در من لایحضر همان روایت نقل شده است بدون سند، به شکل مرسل.

در من لایحضر سند این‌طور است که مرحوم صدوق از ابن ولید، عن احمد بن ادریس و محمد بن یحیی العطار جمیعاً عن محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری، عن احمد بن حسن بن علی بن فضال عن احمد بن ابراهیم بن عمار عن ابن نوبه عن زراره، این نقل روایت زراره با سند است در علل، به همین سندی که ملاحظه کردید.

در من لایحضر این سند حذف شده است، به شکل مرسل نقل شده است روی عن زراره، زرارة بن اعین.

این روایتی است که با دو شکل نقل شده است ظاهر هم این است که یک روایت است یک بار مسند در علل نقل شده است و بار دیگر همین متن به شکل مرسل در من لایحضر نقل شده است، وحدت روایت بسیار احتمال قوی دارد و ظاهر این است که کل متن یکی است از امام صادق است و متن هم کاملاً یکی است و یک تفاوت‌های خیلی اندک دارد که تفاوت نسخه الی ماشاءالله وجود دارد به این جهت به احتمال خیلی قوی یکی است.

روایت هم مفصل است بخشی که مربوط می‌شود را عرض می‌کنم این مناقشه دوم این بود که در مقابل این طایفه، طایفه معارضی وجود دارد.

اینجا به این ترتیب ملاحظه می‌فرمایید که «سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ خَلْقِ حَوَّاءَ وَ قِیلَ لَهُ إِنَّ أُنَاساً عِنْدَنَا یَقُولُونَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ حَوَّاءَ مِنْ ضِلْعِ آدَمَ الْأَیْسَرِ الْأَقْصَی»[[1]](#footnote-1) آن قصه‌ای که در آن روایات آمده است برای امام نقل می‌کند، امام می‌فرماید که «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَی عَنْ ذَلِکَ عُلُوّاً کَبِیراً» با این حدت و شدت حضرت مقابله می‌کند، خداوند منزه است از اینکه این نسبت به او داده شود که حواء را از ضلع ایسر حضرت آدم خلق کرده است، «یَقُولُ مَنْ یَقُولُ هَذَا» گویا حرف او بر می‌گردد به این که «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَمْ یَکُنْ لَهُ مِنَ الْقُدْرَةِ مَا یَخْلُقُ لآِدَمَ زَوْجَةً مِنْ غَیْرِ ضِلْعِهِ» خدا راهی نداشت از غیر این خلق بکند او را از ضلع آدم خلق کرد «وَ یَجْعَلُ لِلْمُتَکَلِّمِ مِنْ أَهْلِ التَّشْنِیعِ سَبِیلًا إِلَی الْکَلَامِ أَنْ یَقُولَ إِنَّ آدَمَ کَانَ یَنْکِحُ» یک راه باز می‌کند که کسانی بگویند نکاح آدم با حواء است، حوائی که از خودش هست، «یَنْکِحُ بَعْضُهُ بَعْضاً إِذَا کَانَتْ مِنْ ضِلْعِهِ مَا لِهَؤُلَاءِ حَکَمَ اللَّهُ بَیْنَنَا وَ بَیْنَهُمْ» و بعد حضرت ادامه می‌دهد که می‌گوید آدم را خلق کرد «ثُمَّ ابْتَدَعَ لَهُ حَوَّاءَ» او را هم ابتدائاً خلق کرد نه اینکه از حضرت آدم خلق کرده باشد. روایت مفصل است.

## توضیح مسئله

این روایت به عنوان طایفه دیگر در اینجا مطرح شده است برای اینکه ابعاد مسئله یک کمی کلی‌تر باز بشود و یا اشاره بشود باید این‌طور عرض بکنیم که در خلق توضیح مسئله این است که در خلقت حضرت حواء در واقع سه طایفه روایت وجود دارد. طایفه اول همان که دیروز ملاحظه کردید، صحیحه محمد بن قیس و دیگر روایت مؤید آن که آن اشاره می‌کرد که حضرت حواء از استخوانی از استخوان‌های حضرت آدم خلق شده است آن را خدا گرفته است و به آن شکل در آمده است. این یک طایفه بود.

طایفه دوم که این حدیث زراره به آن اشاره دارد، این است که خلقت حواء مثل خلقت آدم، ابْتَدَعَ خَلْقَ حَوَّاءَ امر بدیع بوده است یعنی حضرت آدم از یک ماده‌ای خلق شد و حضرت حواء هم از ماده‌ای دیگر، دو تا هستند از دو اصل به شکل مستقل که در این طایفه این روایت زراره قرار می‌گیرد و عمده هم این روایت زراره است.

طایفه سومی هم وجود دارد که چیز بینابین است و آن روایاتی است که فرموده است که طینی انتخاب شد و از آن طین و گِل آدم خلق شد، باقی‌مانده‌ای از آن طین بود که از آن باقیمانده طین حضرت حواء خلق شد. این هم در بعضی روایات آمده است.

پس سه طایفه روایات در اینجاست و طایفه دوم در واقع روایات زراره است و ابتداع خلقت حضرت حواء از ماده مستقله اشاره می‌کند.

بنابراین در اشکال دوم گفته می‌شود که آن روایات که قبلاً به عنوان طایفه اولی گفتیم معارض دارد از جمله این طایفه ثانیه که روایت زراره در آن وجود دارد. و ویژگی این طایفه دوم معارض این است که معارضه عادی نیست که یک روایت بگوید این و روایت دیگر بگوید آن، بعد بگوییم اینها قابل جمع نیست بلکه این نوع دیگری از معارضه هست، معارضه طایفه دوم به این شکل است که عادی نیست بلکه یک حالت فوق‌العادگی دارد و لسان مستقیم نفی طایفه اول دارد آن هم با آن حدت و شدت که «مَا لِهَؤُلَاءِ حَکَمَ اللَّهُ بَیْنَنَا وَ بَیْنَهُمْ» که این روایت به صراحت می‌گوید آن درست نیست و این از آن‌هاست و می‌خواهد بگوید این بیشتر ریشه عامی دارد و مخالفان ما این سخن را می‌گویند و حضرت با این عتاب و خطاب آن را نفی می‌کند.

پس معارضی که حال عادی ندارد بلکه معارضی که با عتاب و خطاب آن طایفه را کنار می‌زند این ویژگی است که در طایفه دوم است و آن طایفه سوم اینجا نیاورده‌ایم. در بحار و جاهای دیگر می‌شود روایاتش را دید.

طایفه سوم را اینجا بحث نکردیم به علت این که هم با طایفه دوم یک‌جوری می‌شود آن را جمع کرد و حتی به شکلی می‌شود با طایفه اول خیلی آدم برخوردی ندارد به‌هرحال طایفه سوم خیلی اهمیتی ندارد.

## مشکل معارض

منتهی در مورد این معارض مشکلی که وجود دارد ضعف سندی است. مشکل این روایت زراره که به عنوان معارض آمده است ضعف سندی است دلیل هم این است که یک نقل آن در من لایحضر بود که مرسل بود، آن هم مرسل به اسناد جازم نیست که قال الصادق می‌گوید، روی عن أبی عبدالله.

روایتی هم که در علل آمده بود، روات همه معتبر هستند جز دو تا که محل اشکال است یکی احمد بن ابراهیم است که مشترک است و خیلی نمی‌شود اینجا تشخیص داد که احمد بن ابراهیم ثقه است یا غیر ثقه؟

مهم‌تر ابن نوبه است که همه می‌گویند ابن نوبه راوی مجهولی است توثیقی نشده است و شاید هم اصلاً متعرضی نسبت به او نشده باشند

از این جهت راه تصحیح روایت زراره ندارد اما نکته مهمی در آن وجود دارد.

تا اینجا دو مناقشه وارد شد، مهم مناقشه اول بود که شرایط حجیت خبر واحد در اینجا جمع نیست بلکه اینجا اطمینان بلکه علم داریم که مفاد این روایت خلاف علم و حس و شهود ماست و آن چهار توجیه هم تمام نیست بنابراین مشمول ادله حجیت خبر واحد نیست.

و اشکال دوم هم این بود که معارض دارد منتهی مشکلی که در معارض وجود داشت این بود که سند تامی ندارد گرچه معارضه آن خیلی واضح و خوب است.

درعین‌حال این معارض یک مضمونی دارد که می‌شود آن را احتمال داد و اعتبار با آن مساعد است از این جهت یک مقداری کمک می‌دهد، اطمینان می‌دهد که آن اشکال اول تقویت بشود. کمکی می‌کند ولو اینکه مستقلاً نمی‌تواند اشکال به شمار بیاید.

اینجا از لحاظ صدور فی حد نفسه اجتماع این روایات و استفاضه‌اش تولید یک اطمینانی به صدور می‌کند، اما چون مضمون یک امری است که علم یا اطمینان به خلاف آن داریم نمی‌گذارد ادله حجیت خبر این را بگیرد، خبر صحیح، تام، بدون اشکال ولی روایات و سیره‌ای که می‌گوید خبر واحد حجت است اختصاص به آنجایی دارد که علم و اطمینان به خلاف مضمون نباشد، اینجا اطمینان و علم به خلاف مضمون بود، توجیهات چهارگانه هم قابل قبول نبود. از این جهت اینها فی حد نفسه قابل قبول و اعتماد نیست و ادله حجیت آن‌ها را در برنمی‌گیرد.

سؤال: این‌جوری بگوییم با توجه به این مضمون که خلاف مرتکب…

جواب: ممکن است کسی بگوید شاید در شرایطی بوده است که روی تقیه فرموده است، چون احتمال تقیه هم اینجا هست و بعضی در شروح روایات فرموده‌اند. به عبارت دیگر این اسرائیلیات که نفوذ کرده بود در احادیث در عامه خیلی مورد اعتماد بود و به آن اعتماد می‌کردند و جا افتاده بود و امام احتمالاً در شرایطی بوده است که اینها را بفرماید.

تا اینجا دو مناقشه با تفصیلات ملاحظه کردید و همچنین در نقل خلقت حضرت حواء سه طایفه روایات هست و به این شکل نمی‌شود طایفه را پذیرفت درحالی‌که طایفه دوم و سوم قابل‌قبول‌تر است ولو اینکه سند قوی نداشته باشد.

# نکته تکمیلی

یک نکته در تکمیل بحث لازم است اشاره بشود و آن آیه شریفه یا چند آیه‌ای که فرموده است: **﴿خَلَقَکُم مِّن نَّفس وَٰحِدَة﴾**[[2]](#footnote-2) **﴿وَخَلَقَ مِنهَا زَوجَهَا﴾** و در دو آیه دیگر **﴿وَجَعَلَ مِنهَا زَوجَهَا﴾**[[3]](#footnote-3) این سه چهار آیه در قرآن با این تعبیر با تفاوتی که اشاره کردم و بعضی گفته‌اند مفاد روایات طایفه اولی به شکلی با آیه قرآن سازگار است و تناسب دارد با ظهور یا اشعاری در این آیات شریفه و این را مؤید آن روایات شمرده‌اند که می‌گوید حضرت حواء از آدم خلق شده است.

# توضیح مسئله

این آیات می‌فرماید **﴿خَلَقَکُم مِّن نَّفس وَٰحِدَة﴾** در یک آیه ادامه‌اش این طور است که **﴿وَخَلَقَ مِنهَا زَوجَهَا﴾** در دو آیه دارد می‌فرماید **﴿وَجَعَلَ مِنهَا زَوجَهَا﴾** این‌جور گفته شده است که این آیه می‌تواند به نحوی مؤید مدلول طایفه اولی باشد که در صحیحه محمد بن قیس هم وارد شده بود با این توضیح که لااقل دو احتمال در باب این آیات وجود دارد،

## احتمال اول

یک احتمال این است که **﴿خَلَقَکُم مِّن نَّفس وَٰحِدَة وَجَعَلَ مِنهَا زَوجَهَا﴾** شما را از یک نفس واحده‌ای که حضرت آدم باشد خلق کرده «و جعل» از همان نفس زوج او را، از همان نفس و شخص زوج او را، خلق یا جعل، این ضمیر بنا بر احتمال اول به نفس واحده بر می‌گردد به عنوان همان شخص، همان شخصی که یگانه بود و همه شما به او برمی‌گردید از همان شخص بما هو شخص زوج او را آفرید و قرار داد، این ظاهر در این می‌شود که خلقت حواء از همان خود شخص آدم بوده است که بحث جسمانی هم هست، جسم او را از او خلق کرده است بحث روحانی و روح که حالت استقلال پیدا می‌کند و در هیچ جا مطرح نشده است که روح او از روح او خلق شده است. همه خلقت از جسم است. این احتمال اول در آیات شریفه است. این احتمال اگر باشد تا حدی آن مطلب را تقویت می‌کند.

## احتمال دوم

**﴿خَلَقَکُم مِّن نَّفس وَٰحِدَة وَجَعَلَ مِنهَا زَوجَهَا﴾** اینجا یک نوع ارجاع ضمیر به معنای استخدام است، یک‌جوری استخدام اینجا وجود دارد، **﴿خَلَقَکُم مِّن نَّفس وَٰحِدَة﴾** یعنی شما را از آدم آفرید، نفس واحده یعنی شخص آدم، **﴿وَجَعَلَ مِنهَا زَوجَهَا﴾** یا **﴿خَلَقَ مِنهَا زَوجَهَا﴾** این نفسی که من بر سر آن آمده است و به نفس واحده بر می‌گردد یعنی نوع، جنس و سنخ آن، **﴿خَلَقَ مِنهَا زَوجَهَا﴾** یعنی از سنخ این نفس حضرت آدم زوج او آفریده شد **﴿وَجَعَلَ مِنهَا زَوجَهَا﴾** **﴿خَلَقَ مِنهَا زَوجَهَا﴾** یعنی از سنخ او این آفریده شد، این احتمال دوم است که این یک استخدامی در آن هست و استخدام خلاف ظاهر است و ظاهر این است که ضمیر بر می‌گردد به مرجع با همان معنایی که در مرجع به کار رفته است اما اینکه بگوییم در مرجع معنا یک چیزی است و ضمیر به آن بر می‌گردد به یک معنای دیگری که در آن لفظ مرجع است این خلاف ظاهر است گرچه متداول هست و با یک قرینه‌ای می‌شود آن را پذیرفت.

احتمال دوم آن استدلال را فرو می‌ریزد و می‌فرماید حواء هم از همین جنس است، گفته شده است که اینجا هم استخدام انجام شده است، علامه طباطبایی این را ترجیح می‌دهند البته خیلی سریع عبور کردند، بحث تعبیر استخدام بیاورند و بگویند این خلاف ظاهر است و چرا این خلاف ظاهر را می‌پذیریم بسط نداده‌اند.

ولی شاهدی که می‌شود برای پذیرش خلاف ظاهر آورد این است که در آیات دیگر هم شبیه این هست در همین قصه زن و شوهری، چند آیه وجود دارد که می‌فرماید **﴿وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً﴾**[[4]](#footnote-4)چند جای قرآن هست، آنجاها قطعاً یعنی از جنس خودتان، ازواج شما را از جن و یا حیوان قرار نداد، ازواج شما از نوع خود بشر قرار داد این از نِعَم الهی دانسته شده است.

آن آیات خیلی تقویت می‌کند که اینجا مقصود همان است.

چطور می‌گوید **﴿خَلَقَ لَکُم مِّن أَنفُسِکُم أَزوَٰجاً﴾** آنجا مقصود نیست که از جنس شما ازواجی خلق کرد بلکه از سنخ شما و نوع شما ازواجی قرار داد برای اینکه آرامش و سکون برقرار بشود و از غیر نوع شما قرار نداد. اینجا هم که می‌فرماید **﴿وَجَعَلَ مِنهَا زَوجَهَا﴾** یعنی همین، یعنی از همان سنخ خودش کسی را برای او آفرید و ناظر به آن مسئله نیست.

این احتمال دوم است که معمولاً این را تأیید کرده‌اند، این استخدام خلاف ظاهر است ولی می‌شود گفت که با این ملاحظه آیاتی که اشاره شد تقریباً اطمینانی پیدا می‌شود که اینجا **﴿خَلَقَ مِنهَا زَوجَهَا﴾** یعنی از همین سنخ و روایت علل هم همین آیه را آورده است که از جنس خودش است و از جنس دیگری نیست. از این جهت است که علی‌رغم اینکه استخدامی در کار هست ولی قرینه‌ای وجود دارد که این را به شکل استخدام بپذیریم.

سؤال: چگونه شاهد بر استخدام شد؟

جواب: آن آیاتی که می‌فرماید **﴿خَلَقَ لَکُم مِّن أَنفُسِکُم أَزوَٰجاً﴾** مربوط به حضرت آدم نیست، به همه انسان‌ها می‌گوید **﴿خَلَقَ لَکُم مِّن أَنفُسِکُم أَزوَٰجاً﴾** این واضح است که برای آدم‌های غیر از حضرت آدم این‌جور نیست که از شخص او و از دنده چپ او زن او را خلق کرده باشد این که نیست.

## احتمال سوم

این است که **﴿خَلَقَکُم مِّن نَّفس وَٰحِدَة﴾** از اول در مرجع بگوییم سنخ است یعنی همه شما یک جنس هستید یک نوع بشری هستید آن وقت استخدام لازم نیست. البته خلاف ظاهر است و این احتمال سوم است یعنی حل می‌کند، نفس واحده یعنی یک جنس هستید و زوج هم از همان جنس است همه شما از یک طبیعت هستید، از یک سنخ هستید و زنان شما از همان سنخ هستند، اینجا دیگر استخدام نیست و مشکل هم حل می‌شود، منتهی کمی خلاف ظاهر است.

# جمع‌بندی

این است که دلیل ششم غیر از پنج آیه، طایفه‌ای از روایات بود از جمله صحیحه محمد بن قیس که ظهور در حصر صنف انسان در ذکر و انثی داشت اما این روایت و طایفه روایات قابل قبول نبود؛ اولاً به خاطر آنکه مفاد خلاف وجدان و حس و علم است، قطعاً یا اطمیناناً و توجیه درستی هم در آن نبود

ثانیاً با معارضاتی هم مواجه است و آیه شریفه هم لااقل اجمال دارد و نمی‌شود آن را دلیل گرفت که این را تأیید بکند.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

1. [من لا يحضره الفقيه‏، الشيخ الصدوق‏، ج3، ص379.](http://lib.eshia.ir/11021/3/379/الْأَقْصَى) [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره نساء، آیه1. [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره زمر، آیه ۶. [↑](#footnote-ref-3)
4. - سوره روم، آیه ۲۱. [↑](#footnote-ref-4)